



9 جنوری 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان

(بخش هفدهم)

8 - لویه جرگه های حزب دموکراتیک خلق زیر نفوذ شوروی:

از آنجائیکه در اثر کودتای ثور 1357 فضای سیاسی افغانستان با یک تغییر کلی مواجه گردید و در قبال آن پدیده های جدید در کشور بروز نمود که در گذشته نظیر نداشت، لذا بررسی موضوع مورد بحث ایجاب میکند تا نخست نگاهی مختصر به تطور و چگونگی نشیب و فراز این رژیم طی دوره چهارده ساله آن انداخته شود. در این ارتباط باید خاطر نشان کرد که بنابر ماهیت اینولوژیک این رژیم در یک سال هشت ماه اول در دوره "تره کی - امین" هیچ مجمع بزرگ که شکل لویه جرگه را داشته باشد، دائر نگردید و تمام تصامیم رژیم در مجمع حزبی بنام "شورای انقلابی"، "کمیته مرکزی حزب" و بعضاً در "شورای وزیران" و "بیروی سیاسی حزب..." گرفته می شد، چنانکه در آن دوره با صدور فرمانهای هشتگانه این تصامیم اعلام و در اجرای آن تلاش بعمل آمد. اما بعد از سقوط امین و رویکار شدن ببرک کارمل زیر نفوذ مستقیم قوای نظامی شوروی تدویر بعضی محافل و تجمعات که از نظر شکلی ماهیت لویه جرگه را دارا بودند، زیر نامهای دیگر از جمله "تشکیل جبهه ملی پدر وطن"، "جرگه بزرگ اقوام" و غیره عنوان شدند. در دوره داکتر نجیب با درک لزوم برگشت تاکتیکی به عقب و آوردن بعضی تغییرات بر طبق دستورهای مسکو، بار دیگر همچو مجالس زیر نام لویه جرگه دائر گردیدند که شرح مزید هریک آن، البته تا جائیکه مآخذ در دست نویسنده قرار دارد، در این مبحث تقدیم میگردد و اگر کمبودهایی در آن دیده شود، امید است خوانندگان عزیز در اكمال آن بطور مستند همکاری نمایند.

نگاه مختصر بر پس منظر کودتای ثور:

یک روز بعد از موفقیت کودتای منحوس 7 ثور 1357، اعلام شد که نظامیان قدرت را به حزب دموکراتیک خلق و شورای انقلابی انتقال دادند و حکومت ائتلافی خلق و پرچم به زعامت نورمحمد تره کی (خلقی) و معاونیت ببرک کارمل (پرچمی) زمام امور را بدست گرفت. حفیظ الله امین - چهره دیگر خلقی که گفته میشد قیادت کودتا را بعهده داشت، به حیث معاون دوم و وزیر امور خارجه مقرر شد. کشورهای جهان نیز یکی پی دیگر رژیم را به رسمیت شناختند و گیر و گرفت مخالفان از همان روز اول آغاز گردید.

دوماه از کودتا نگذشته بود که عناد خلق و پرچم بار دیگر از زیر روپوش سربردار کرد و در قدم اول ببرک و پنج تن پرچمی عضو کابینه را بنام سفیر از کشور بیرون کردند و پس از آن سه عضو فعال رژیم (قادر، کشتمند و رفیع) را به اتهام کودتا علیه رژیم زندانی ساختند؛ گویا با اینکار میدان برای خلقی ها خالی شد و تره کی به حیث استاد بزرگ و امین شاگرد وفادارش قدرت را در دست گرفتند.

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

تره کی با صدور فرمان ها از شماره 1 تا 5 دیکتاتوری حزبی را در کشور اعلام نمود و از فرمان 6 تا 8 تغییرات به اصطلاح بنیادی در زمینه رفع دیون دهقانان از ملاکان، حقوق مساوی زنان و اصلاحات ارضی را به منصفه اجرا گذاشت و نیز بیرق سرخ را جانشین بیرق سیاه سرخ و سبز ساخت که همه این اقدامات در واقع موجب انزجار مردم گردیدند و توأم با آن سلسله مقاومت ها و قیام مردم نیز از گوشه و کنار کشور علیه رژیم آغاز یافت. بزودی زندان ها از مخالفان پر شدند و دیری نگذشت که اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" مبدل شد و ریاست "اگسا" این وظیفه خونبار را بدوش گرفت.

بتاریخ 31 سنبله 1357 (22 سپتمبر 1978) تره کی شش تن سفرای پرچمی (سابق اعضای کابینه) را از سفارت های منسوبه برطرف کرد و تصفیه پرچمی ها را در رده های پایان و وسط ادامه داد. در همین حال تره کی بتاریخ 15 قوس آن سال (5 دسمبر) به مسکو سفر نمود و قرار داد ننگین دوستی و همکاری را با شوروی امضا کرد. در 14 فبروری 1979 ادولف دابس- سفیر امریکا در کابل به قتل رسید و این یک خطاری بود به حکومت امریکا مبنی بر این ادعا که گویا امریکا مخالفان رژیم را در پاکستان کمک میکند. بروز 24 حوت 1357 (16 مارچ 1979) قیام مشهور هرات به وقوع پیوست و پایه های رژیم را لرزان ساخت و زنگهای خطر سقوط رژیم را به صدا درآورد. همان بود که بتاریخ اول اپریل 1979 امین به حیث صدراعظم مقرر و به تشکیل کابینه مؤظف گردید تا با شدت عمل خطر را مرفوع سازد. اما حادثه خونبار "چنداول" در 23 جوزا (13 جون) و متعاقبا حادثه بالاحصار در 13 اسد 1358 (5 اگست 1979) شهر کابل را تکان داد.

در این موقع شوروی تعداد بیش از 16000 تن به اصطلاح مشاور در افغانستان داشت که با وقوع این حوادث تعداد آنها به سرعت افزایش یافت و میدان هوایی بگرام زیر نظر این مشاورین قرار گرفت. در همین احوال تره کی به کیوبا سفر کرد و در راه برگشت در مسکو توقف نمود. طی این توقف با سران شوروی از خطر سقوط رژیم صحبت خصوصی داشت و موافقه شد تا امین از کار معزول و بجایش ببرک گماشته شود. امین از جریان توسط داکتر شاه ولی (وزیر خارجه امین) خبر شد و تصمیم گرفت تا تره کی را قبل از اجرای پلانش از بین ببرد. در اثر یک بخورد با حضور سفیر شوروی امین موفق شد قدرت را در ارگ در دست گیرد و بروز 16 سپتمبر خبر مریضی تره کی و متعاقبا خبر مرگ او رسماً اعلام گردید. در عین زمان امین لست 12000 کشته را به دیوار وزارت داخله نصب کرد و مسئولیت آنرا بدوش تره کی انداخت، درحالیکه مسئولیت این قتل ها را هردو بدوش داشتند.

مدت زمامداری امین بیش از سه ماه و ده روز دوام نکرد، زیرا او با دوشکل عمده روبرو بود: یکی بی اعتبار شدن روزافزون رژیم و شهرت بد او به حیث یک شخص سفاک و همچنان شعار بی محتوای "مصنوعیت، قانونیت و عدالت" مثل گذشته در سمت معکوس آن اجراء گردید و مؤسسه استخباراتی "کام" مثل "اگسا" به مرکز دهشت و مرگ مشهور گشت؛ و دیگر خدشه دار شدن مناسبات او با شوروی درازای نافرمانی و سرکشی از اراده آنها مبنی بر قتل تره کی. از همه مهمتر قیام هرات و قیام های بعدی خطر سقوط رژیم دست نشانده را با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر قرین به واقعیت ساخته بود. لذا شوروی دست به اقدام نظامی در افغانستان زد و در قدم اول با اعزام قواء در میدان هوایی شیندند و بگرام، کنترل کامل آنجا را در دست گرفت. پس از آن بروز 12 دسمبر 1979 به انتقال قوای تهاجمی پرداخت و در ظرف سه روز توسط طیاره های غول پیکر بیش

د پانو شمیره: له 2 تره 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

از چندین هزار عسکر مسلح را در کابل پیاده نمود. در نتیجه بتاريخ 6 جدی 1358 (27 دسمبر 1979) جنگ بین قوای شوروی و قوای طرفدار امین در گرفت و امین - این عامل سرسپرده ای شوروی توسط قوای مهاجم به قتل رسید و با این طریق افغانستان زیر اشغال مستقیم قوای سرخ درآمد.

با ورود قوای سرخ به افغانستان ببرک کارمل - چهره شناخته شده ای پرچم و معتمد خاص بریژنف با جمعی دیگر از اراکین پرچم از شوروی به کابل آمدند. بریژنف برای نجات رژیم دست نشانده از خطر سقوط و تهاجم بر افغانستان بزرگترین اشتباه تاریخی را مرتکب شد. او فکر میکرد که در اثر تعویض یک گماشته بجای دیگر، میتواند رژیم دست نشانده را با اعزام قوای نظامی سرپا نگهدارد و زیر چتر این قوا کارمل خواهد توانست از عهده اینکار بدر آید. بریژنف عکس العمل این تهاجم را در افغانستان اندک ارزیابی کرده بود، درحالیکه با اینکار پایه های قدرت شوروی در جهان برای اولین بار مرتعش گردید و دیری نگذشت که شوروی باخشم مردم افغانستان و عکس العمل جدی جهان مواجه شد و عاقبت آن برای آنکشور خیلی گران و حتی به قیمت وجود آن تمام شد.

کارمل در نخستین روزها به رهائی جم غفیری از زندانیان سیاسی اقدام کرد. اینکار نتوانست مردم راخشنود سازد. برعکس ورود قوای مهاجم موج عمیق و گسترده ای نا رضایتی را در برابر کارمل و رفقایش برانگیخت که به زودی منجر به تشدید قیام ها و مقاومت های جدی مردم در سرتاسر کشور گردید. به هر اندازه که قیام ها کسب شدت کرد، رژیم و قوای مهاجم نیز به شدت عملیات سرکوبگرانه خود افزودند. دیری نگذشت که باز زندان ها پر شدند و سلسله کشتارها مثل دوره تره کی و امین از سر گرفته شد و آتش جنگ در همه جا شعله ور گردید.

روسی شدن تمام دستگاه اداری دولت و نقش مشاوران روسی آنچنان بالا گرفت که حتی اداره ارگ و حیات روزمره کارمل در دست روسها بود. آنها بخصوص تمام قدرت را در امور حزبی قوای مسلح، استخبارات و معارف کشور در اختیار داشتند. شعار "برادر بزرگ" به معیار وطن دوستی مبدل شد. مؤسسه خاد(خدمات اطلاعات دولتی) زیر نظر داکتر نجیب از لحاظ سلاح، تجهیزات، پول و صلاحیت چنان پر قدرت شد که بیک حکومت در داخل حکومت تغییر شکل داد. کارمل به منظور مشروع جلوه دادن رژیم، بتاريخ 25 جوزای 1360 (15 جون 1981) دست به تشکیل یک مجمع بنام "جبهه ملی پدر وطن" زد که بعداً درباره به تفصیل صحبت میشود.

در ساحة بین المللی تهاجم قوای سرخ به افغانستان تدریجاً عکس العمل های روبه تزاید را موجب گردید، بخصوص با انتخاب "رونالد ریگن" به حیث رئیس جمهور امریکا در سال 1980 توجه آنکشور به مسائل افغانستان بسیار جدی شد و به تنظیم های جهادی ششگانه افغان مقیم پاکستان که در اوایل 1981 به رسمیت شناخته شدند، امداد اقتصادی و نظامی امریکا به شکل مستقیم و غیر مستقیم روبه افزایش گذاشت. شورای امنیت ملل متحد نیز چندین بار این تهاجم را محکوم کرد و خواهان خروج فوری و بدون شرط قوای خارجی از افغانستان شد، مگر شوروی از امتیاز حق ویتو استفاده نمود و چنان استدلال کرد که گویا قوای آنها بنابر درخواست حکومت افغانستان و برطبق موافقتنامه دوستی بین مملکتین محض برای یک مدت کوتاه به آنجا رفته است.

پاکستان به تدریج به مرکز فعالیتهای جنگی علیه روسها و رژیم کابل تبدیل شد و امریکا به تقویه و حمایت جهاد و مجاهدین پرداخت که دست تعاون عربستان سعودی، مصر و دیگر کشورها نیز در جهاد دراز شد. با تشدید جنگها و استفاده از سلاحهای مدرن توسط روسها، مجاهدین نیز تدریجاً با انواع اسلحه جدید بالترتیب تا استفاده از ستنگر از طرف امریکائی ها مجهز شدند.

با مرگ بریژنف (حامی کارمل) و رویکار آمدن "اندروپف" در نوامبر 1982 جهان بینی زعامت شوروی در قبال حوادث افغانستان تغییر کرد. او با آنکه بر شدت جنگ افزود، اما اشغال افغانستان را یک اشتباه بزرگ میدانست و در صدد آن بود که قوای شوروی را از افغانستان بیرون کند، به شرطیکه پاکستان از طریق ملل متحد تعهد نماید که از حمایت مجاهدین دست بکشد. ولی امریکا و پاکستان تصمیم داشتند تا با حمایت از جهاد، شوروی را در افغانستان مصروف نگهدارند. هدف ضیال‌الحق در ادامه جهاد دسترسی بیشتر به کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به پاکستان بود. اندروپوف میخواست ببرک کارمل را که مطیع نظر بریژنف بود، از قدرت در کابل برکنار کند و بجای او داکتر نجیب رئیس "خاد" را بگمارد. او در اینکار مجال نیافت و با مرگ او در ماه فیروزی 1984 "چرنکو" که پیرو خط بریژنف بود، در شوروی به قدرت رسید.

چرنکو طرفدار شدت عمل در افغانستان بود، لذا از کارمل حمایت کرد و به منظور تشدید عملیات نظامی به قوای شوروی در افغانستان افزود، چنانکه در آن وقت تعداد مجموعی قوا بالغ بر 120 هزار نفر گردید. اما وقتی "گرباچف" به حیث پیرو خط "اندروپوف" در 1985 رویکار آمد، با آنکه جنگ هنوز هم شدت داشت، ولی اوضاع سیاسی روبه تغییر گذاشت، زیرا شوروی دیگر توان پیش بردن جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی با امریکا را نداشت و بحران عمیق اقتصادی آن کشور را به خطر سقوط تهدید میکرد. تنها مصارف جنگ در افغانستان بیش از یک میلیارد دالر در سال بود و نیز تلفات روزافزون قوای شوروی در جنگهای افغانستان، موجب تحریک مردم آن کشور علیه حکومت شان گردید بود.

گرباچف برای نجات کشورش از این بحران خطیر راهی نداشت جز کنار آمدن با امریکا و ختم جنگ سرد، مگر مانع عمده در این راه موضوع افغانستان بود. تطبیق سیاست بازسازی (پروستاریکا) و روش آشکار ساختن حقایق (گلاسنوست) ایجاب میکرد تا در قدم اول شوروی قوای خود را از افغانستان بیرون کند، ولی آنها ترس داشتند از اینکه مبادا بعد از خروج شان یک رژیم ضد شوروی در افغانستان حاکم گردد و بدانوسیله جهاد به جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی سرایت کند.

روی این دلیل گرباچف در نوامبر 1985 کارمل را با هیئت معیتی او که نجیب رئیس خاد و عضو بیروی سیاسی برای اولین بار جزء همچو هیئت بلند پایه بود، به مسکو فراخواند و به او مشکلات کشورش رامبنی برپس کشیدن قوای شوروی از افغانستان مطرح کرد که کارمل با آن چندان توافق نشان نداد. گرباچف در این رابطه به راه دراز مفاهمه که از طریق ملل متحد در "ژینوا" از ماه جون 1982 آغاز شده و نتیجه نداده بود، چشم امید داشت تا از آن طریق به نحوی آبرومندانه پای کشورش را از این گرداب مهیب و خونبار بیرون کند. اما امریکائی ها در آن وقت میخواستند تا انتقام جنگ ویتنام را از شوروی در افغانستان بگیرند و بناءً طرفدار خاموش کردن این شعله به زودی نبودند. (دیده شود: هریسن، سیلیگ - کوردوویز، دیاگو: "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، مترجم: عبدالجبار ثابت، چاپ دوم، پشاور 1377، صفحه 148-186)

گرباچف افغانستان را یک "زخم خونبار" برای شوروی خواند و زعامت آن کشور بعد از هفت سال جنگ و کشتار بیرحمانه، معترف به این حقیقت شد که افغانستان را نمیتوان با فشار نظامی تسخیر کرد و زیر سلطه خویش قرار داد. گورباچف با طرح پالیسی جدید، خواست تا سلطه و نفوذ شوروی را در افغانستان به شکل دیگر ادامه دهد که این پالیسی بطور کل شامل نکات ذیل بود:

د پانو شمیره: له 4 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

- 1- خروج رسمی قوای شوروی از افغانستان تافشار بین المللی بر شوروی تقلیل یابد و راه تفاهم با امریکا و غرب بازگردد،
 - 2- انتقال جنگ از دوش قوای شوروی بدوش مردم افغانستان یعنی جنگ افغان با افغان،
 - 3- تعویض جنگ حزبی به جنگ قومی از طریق دامن زدن به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی یعنی پیش گرفتن روش "تفرقه بینداز و حکومت کن"،
 - 4- نفوذ بین اقوام تحت نام ملیت ها و تشکیل قطعات نظامی قومی بنام ملیشه در خدمت رژیم و بر علیه مخالفان،
 - 5- تربیه کدر حزبی از طریق اعزام تعداد بیشتر اطفال و نوجوانان افغان به منظور مغزشوئی و تربیه نظامی و سیاسی بر طبق ارزشها و اصول حزبی شوروی،
 - 6- نفوذ در تنظیم های جهادی و اغوای آنها به منظور تضعیف جبهه مقاومت و بی اعتبار ساختن جهاد،
 - 7- پیش کشیدن سیاست توطئه، خدعه و تفتین و جلوه گرساختن اراکین حزبی در لباس اسلام،
 - 8- ارائه پیشنهاد های فریبنده و ظاهری به منظور جلب و جذب قوه های جهادی و فراهم آوری زمینه های همکاری و ائتلاف با آنها،
 - 9- پیشنهاد تشکیل یک حکومت ائتلافی با عده ای از مخالفان بنام حکومت "وحدت ملی" که در مرکز آن باز هم گماشتگان شوروی قرار داشته باشند،
 - 10- هرگاه این اقدامات نتیجه مطلوب بار نیاورند، آن وقت افغانستان مثل ویتنام و کوریا به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردد که در شمال گماشتگان شوروی و در جنوب مخالفان حکومت کنند.
- گرباچف به منظور عملی کردن پالیسی فوق، قبل از آنکه خروج قوای شوروی را از افغانستان رسماً مطرح سازد، اقدامات مقدماتی ذیل را رویدست گرفت:
- وارد کردن تغییر ظاهری در اداره رژیم کابل و نصیب نجیب بجای کارمل؛
 - اتخاذ روش مسالمت آمیز با امریکا و ایجاد فضای تفاهم جهت امضای موافقتنامه "ژینوا" و به ناسی از آن خروج بی درد سر قوای شوروی از افغانستان؛
 - ارسال مقادیر بزرگ اسلحه و مهمات حربی مدرن به رژیم کابل تا آتش "جنگ افغان با افغان" را در افغانستان مشتعل نگهدارد؛
 - اعزام یک تعداد عساکر از جمهوریتهای آسیای میانه به لباس ملکی بنام تبعه افغان در داخل کشور؛
 - توظیف تعداد زیاد نظامی ها بنام "مشاورین ملکی" تا رژیم کابل را از خطر سقوط آبی نجات دهند؛
 - فراهم آوری کمک های مالی و جنسی برای ثبات و استقرار رژیم از جمله تیل، مواد خوراکی و لوازم لوژستیکی؛
 - اکمال کمر بند دفاعی کابل و ماین گذاری ساحات ستراتژیک.

گرباچف بعد از آنکه نجیب را در ماه می 1986 بجای کارمل گماشت، کارمل را به بهانه مریضی به مسکو فراخواند و در آنجا زیر نظارت گرفت. او به مقصد ابلاغ پالیسی جدید، نجیب را در اواسط ماه دسمبر آن سال به مسکو دعوت کرد و او را از تصمیم خود مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان آگاه ساخت و برایش توصیه کرد تا ملائمت و سازش را با مخالفان زیر نام "آشتی ملی" در پیش گیرد و آمادگی رژیم را برای قبول بعضی تغییرات اعلام دارد. نجیب با شنیدن این تصمیم بقای رژیم کابل را در آینده ای نه چندان دور، در خطر دید. هنگامیکه او در لویه جرگه مورخ 3 جنوری 1987 به حیث رئیس جمهور انتخاب شد، برای حفظ ماتقدم آخرین دستور العمل مسکو را به

حیث اولین اقدام عملی کرد به این معنی که: طرح افغانستان شمالی و جنوبی را با دستگیری سلطانه‌لی کشتند (صدراعظم) به منصفه اجرا گذاشت و 9 ولایت (میمنه، شبرغان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان) را بنام حکومت شمال با تشکیل صدارت در مزارشریف به گفته حسن شرق (درکتاب: کرباس پوش های برهنه پا): «از پیکر حکومت واحد و مرکزی افغانستان در کابل جدا نمود و آقای نجیب الله مسیر عضو کمیته ج د خ را درحوت 1366 (مارچ 1988) به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با 16 نفر معاونین وزارت های کابینه اومقرر و آنها در مزارشریف بکاراغاز کردند». این اقدام از یکطرف با عکس العمل جدی مردم در شمال مواجه شد و از طرف دیگر مسکو آنرا یک اقدام پیش از وقت و نشانه ضعف رژیم دانسته و خواهان تغییر فوری آن گردید. لذا رژیم به زودی از این اقدام منصرف شد و اعضای کابینه شمال را به کابل فراخواند.

بعد از آن نجیب بر طبق دستور مسکو پیشنهاد تشکیل یک حکومت بنام "وحدت ملی" را به مخالفان یعنی تنظیم های جهادی ارائه کرد که از طرف آنها رد شد. اما کوردوویز- نماینده سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان به تلاش خود در این راه ادامه داد. در ماه جنوری 1988 "شوردنازی"- وزیر خارجه شوروی طی سفر خود به کابل برای اولین بار از خروج قوای کشورش از افغانستان یاد نمود و متعاقباً گرباچف تاریخ آغاز آنرا در صورت امضای توافقات "ژنیوا" به 15 می همان سال پیشبینی کرد.

در همین وقت تنظیم های جهادی در پشاور تشکیل "حکومت مؤقت" را اعلام داشتند. همان بود که بعد از انتظار طولانی توافقتنامه ژنیوا در 25 حمل 1367 (14 اپریل 1988) از طرف رژیم کابل و پاکستان بدون اشتراک نمایندگان مجاهدین با ضمانت شوروی و امریکا در ژنیوا - سویس به امضا رسید که بر طبق آن بتاريخ 25 جوزای 1367 (15 می 1988) شوروی به خروج عساکر خود از افغانستان بعد از 9 سال پرماجرا مبادرت ورزید و بتاريخ 26 دلو 1367 (15 فبروری 1989) با خروج آخرین عسکر آن کشور از خاک افغانستان دوره خونبار اشغال ظاهراً پایان یافت.

با خروج عساکر شوروی، نفوذ آن کشور در افغانستان پایان نیافت، زیرا آنها مقادیر عظیم اسلحه و مهمات را در اختیار رژیم کابل قرار دادند و تعداد کثیر نظامیان شوروی بنام مشاورین باقی ماندند. با وجود آن هم قوای نظامی رژیم با خروج عساکر تاحدی معنویات جنگی خود را باخت و اما حمله ناکام مجاهدین بر جلال آباد که بسیار نا عاقبت اندیشانه از طرف پاکستان به توصیه امریکا بتاريخ 14 حوت 1367 (5 مارچ 1989) براه انداخته شد و به کمک همین مشاوران روسی ناکام گردید، روحیه نظامی رژیم کابل را مجدداً تقویه کرد. از آن به بعد نجیب باز هم به توصیه مسکو راه مفاهمه را با مخالفان ادامه داد، نه تنها با تنظیم های جهادی، بلکه با پادشاه سابق افغانستان نیز تماس برقرار کرد و خواهان تشکیل یک حکومت ائتلافی گردید که هیچگاه مورد قبول طرفین واقع نشد. نجیب به تاسی از پالیسی جدید مسکو نخست حسن شرق را به مقام صدارت گماشت، ولی بزودی گمان کرد که با اینکار احتمال جاگزینی او را بجای خودش افزوده است، لذا بعد از 8 ماه دوباره این مقام را به سلطانه‌لی کشتمند سپرد. در همین احوال حکومت مؤقت تحت ریاست صیغت الله مجددی و صدارت سیاف در پشاور تشکیل گردید و تنظیمهای جهادی بجای مساعی مشترک، به تلاشهای منفردانه جهت رسیدن بقدرت پرداختند و هر یک با جناحهای مختلف حکومت کابل روابط خصوصی را برقرار نمودند.

بعد از خروج عساکر شوروی نجیب کوشید تا پالیسی جدید گرباچف را قدم بقدم به مرحله اجراء گذارد. او بالترتیب به اقدامات ذیل متوسل شد:

-- انکشاف جبهه نام نهاد "پدر وطن" که در زمان ببرک کارمل تأسیس شده بود، با تغییر نام: "جبهه ملی کمسیون مصالحه و جبهه صلح"؛ او میخواست بدینوسیله یک عده اشخاص را به عنوان نمایندگان با اعتبار مردم دور هم جمع و از وجود آنها در مشروعیت بخشیدن رژیم استفاده کند؛

-- تدویر شوراهای بنام علما و روحانیون و تأسیس وزارت شئون اسلامی، تا از آن طریق برای اجراء رژیم مشروعیت اسلامی کسب نماید؛

-- تأسیس وزارت امور ملیت ها و اشاعه حقوق اقلیت های قومی از قبیل تشکیلات رسمی بنام ملیت هزاره و سازه در بدخشان و غیره، تا بدانوسیله اقوام افغانستان را بجان هم اندازد و یکی را در مقابل دیگر تحریک کند؛

-- تقسیم افغانستان به 9 زون اداری به حیث یک مقدمه خطیر تجزیه زیر نام "خودگردانی ملی" و "حرکت بسوی خود مختاری ها"؛

-- تشکیل تجهیز و تمویل قطعات نظامی قومی زیر قومانده رژیم بنام "ملیته ها" به مقصد دفع حملات مخالفان؛ این قطعات که از صلاحیت عام و تام در عملیات خود در محل مربوطه برخوردار بودند، در حقیقت حکمروای محل خود حساب می شدند.

رژیم کابل در اینوقت مواجه با انشعابات مختلف گردیده بود گروه طرفدار کارمل، گروه طرفدار نجیب، خلقی های ناراض از نجیب و خلقی های ناراض مبنی بر حمایت شوروی از نجیب. این تشتت و انشعاب در درون حزب از یکطرف تخریبات ذات البینی را در داخل رژیم دامن زد و از طرف دیگر تمایلات سازش کارانه آنها را با تنظیم ها و مخالفان تقویه نمود؛ چنانکه شهناز تنی وزیر دفاع رژیم در اثر تفاهم قبلی با حزب اسلامی حکمتیار بتاريخ 6 مارچ 1990 دست به کودتای خونین علیه نجیب زد و اما ناکام گردید. این حادثه موج شدید تصفیه ها را در داخل رژیم به وجود آورد و پایه های رژیم را بیش از پیش متزلزل ساخت.

نجیب باردیگر یک شخصیت گویا غیرحزبی - فضل الحق خالقیار را به صدارت و چند وزیر غیرحزبی را به کابینه او گماشت، نام حزب دموکراتیک خلق را به "حزب وطن" تعویض کرد و درقبال آن همه سمبولهای مربوط به "انقلاب ثور!" را از دوائر برداشت و به احزاب دیگر (ظاهراً) اجازه فعالیت داد. اما این تغییرات سطحی در حل مشکل کمک نکرد، حتی موجب بروز اختلافات مزید در داخل حزب شد. تا آنکه سقوط خوست به دست مجاهدین در مارچ 1991 ضربه مدش به رژیم نجیب وارد کرد و بعداً عملیات وهابی ها درکنر به سرکردگی جمیل الرحمن روحیه رژیم را با وجود موفقیت خونین در این جنگ بیش از پیش تضعیف نمود.

از هم پاشیدن اتحاد شوروی، از بین رفتن گرباچف و رویکار آمدن "یالستین" در راس قدرت فدراتیف روسیه در سال 1989 عمده ترین عامل دیگر بود که بنیاد اصلی رژیم کابل را درهم ریخت و خطر سقوط آنرا بیشتر محسوس ساخت. در این هنگام حرکت هواداران برگشت نظام کمونیستی مسما به "گارد های قدیمی" به رهبری "گنادی انایف" در روسیه، گروه طرفدار کارمل را نیز امیدوار برای برگشت قدرت در افغانستان ساخته بود. به این منظور ببرک کارمل از مسکو به کابل آمد تا در صورت وقوع تحول در روسیه، آنها نیز برای اعاده قدرت در کابل دست بکار شوند.

رژیم کابل با تمام تلاش ها و حمایت های شوروی و با وجود اقدامات تفتین آمیز، نتوانست اعتماد مردم را جلب کند. در آخر نجیب درمانده از هر طرف به این حقیقت پی برده بود که شمع عمر رژیم اوبه پایان رسیده و زنگهای خطر سقوط به دلایل ذیل از هر طرف بصدا درآمده بود:

- فشار اقتصادی توأم با قحطی و انفلاسیون؛
- از هم پاشیدگی داخلی و متلاشی شدن حزب به فراکسیونهای متعدد؛
- فرار بعضی از اراکین حزبی به خارج؛
- ضعف لوژستیکی قطعات نظامی از طریق کمبود مواد سوخت و اکمالات آذوقی؛
- محصور بودن شهر ها و قطع خطوط مواصلاتی؛
- فشار بین المللی توأم با تجرید سیاسی رژیم؛
- احتمال روزافزون سبوتاژها و قیامها در داخل قطعات نظامی رژیم؛
- فشارهای داخلی از طریق سازمانهای رسمی تحت کنترل رژیم از قبیل احزاب وابسته و غیره.

در همین احوال دوکویار- سرمنشی ملل متحد بتاريخ 31 ثور 1380 (21 می 1991) پلان پنج فقره ای خود را جهت حل معضله افغانستان ارائه کرد که بسیار شباهت با پلان پادشاه سابق داشت. در 5 دسمبر همان سال ملل متحد برطبق پلان فوق موضوع انتقال قدرت را بیک "حکومت بیطرف" در افغانستان مورد تائید قرار داد و "بینان سیوان" نماینده سرمنشی یک تعداد افغان های سرشناس را در پشاور گردهم آورد تا در مورد تشکیل یک حکومت بیطرف اقدام نمایند. نجیب که سقوط خود را حتمی می دید، از موقع استفاده کرد و با تفاهم بینان سیوان حاضر شد از مقام ریاست جمهوری استعفی دهد و با ترک وطن قدرت را به حکومت بیطرف برطبق پلان ملل متحد بسپارد. در اینوقت رقابت بین جناحهای مختلف تنظیمی به منظور رسیدن به قدرت یکه تاز از هر جانب اوج گرفت. در عین زمان دوستم که سقوط رژیم را حتمی میدانست، به تحریک جناح طرفدارکارمل در مزارشرف علیه نجیب قیام کرد. این حرکت بسرعت گسترده شد و با شورای نظار احمد شاه مسعود، حزب وحدت خلیلی و گروپ کیانی متحد گردید که در نتیجه ولایات شمال کشور یکی پی دیگر تا شمال کابل بدست آنها افتاد. بعد از سقوط خوست بدست مجاهدین، سقوط رژیم کابل حتمی شد. نجیب بتاريخ 26 حمل 1381 (16 اپریل 1992) استعفی خود را رسماً ابلاغ کرد و با اینکار کابل از پنج طرف بشمول فضا مورد هجوم دسته های مختلف مجاهدین و ائتلاف شمال قرار گرفت. افراد دوستم همان شب به ارگ نفوذ کردند تا نجیب را قبل از فرار به قتل برسانند، ولی نجیب با استفاده از دروازه عقبی قصر به دفترملل متحد رفت و تا آخر زندگی در آنجا پناهنده شد، تا آنکه در اولین روز سقوط کابل بدست طالبان موصوف با برادرش به قتل رسید و جسد شانرا طالبان بطور فجیع درملاء عام شهر حلق آویز کردند. با این ترتیب طومار حکومت کمونیستی در افغانستان درهم پیچید و حکومت تنظیمی جای آنرا گرفت و افغانستان را ناشده از یک مصیبت، به کام مصیبت دیگر فرو رفت که تا امروز گستره ای آن در کشور پهن است.

(ادامه دارد)